# شواهد روایی مراتب معرفت

بنده ابتدا، برای تأیید فرمایش ایشان، شواهدی می‌آورم:

## مذکّریت دعوت انبیاء علیهم السلام

### الف) «ليستأدوهم ميثاق فطرته ... و يثيروا لهم دفائن العقول»

ابتدای نهج‌البلاغه که مرحوم رضی شروع می‌کنند و اولین خطبه را می‌آورند، بعد از خلقت حضرت آدم علیه‌السلام، حضرت شروع می‌کنند به بیان این نکته که خداوند متعال پیامبران را فرستاد:

> **«و اصطفى سبحانه من ولده أنبياء أخذ على الوحي ميثاقهم و على تبليغ الرسالة أمانتهم لما بدل أكثر خلقه عهد اللّه إليهم فجهلوا حقه و اتخذوا الأندادمعه و اجتالتهم الشياطين عن معرفته و اقتطعتهم عن عبادته فبعث فيهم رسله و واتر إليهم أنبياءه ليستأدوهم ميثاق فطرته و يذكروهم منسي نعمته و يحتجوا عليهم بالتبليغ و يثيروا لهم دفائن العقول و يروهم آيات المقدرة من سقف فوقهم مرفوع و مهاد تحتهم»[1].**

**«... و يحتجوا عليهم بالتبليغ»**؛ بگویند ما گفتیم. **«لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُ**

**فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخْزَىٰ»**[2]. «و يثيروا لهم دفائن العقول»؛ در همان صفحه هم عرض کردم. گفتم شاید بهترین تعبیری که برای حرف ایشان هست، همین تعبیر «دفینه» حضرت علیه السلام است. انبیاء علیهم السلام آمدند تا چه کار کنند؟؛ «يثيروا لهم»؛ یعنی برانگیزانند، جلوه بدهند، «دفائن العقول» [را]؛ عقول اصلیه که همان فطرت الهی است، دفینه است.

شاگرد: در روایت، قبل از این تعبیر، تعبیر «شیاطین» هست.

استاد: عبارت این است: «و اجتالتهم الشياطين عن معرفته»؛ «اجتال» یعنی جولان دادن در اینکه آنها را از معرفت باز بدارند. خب، کلمه دفینه یعنی دفینه بعد از ظهور؟ یا خیر، دفینه‌ای که باید انبیاء علیهم السلام بیایند و آن را ظاهر کنند؟، اگر دفینه را به‌معنای دفینه از اصل فطرت بگیریم، وقتی به اینجا آمدند ...؛ «ليستأدوهم ميثاق فطرته»؛ تعبیر خیلی عجیبی است. «استئداء»، یعنی می‌گوییم بده؛ طلب اداء کردن است. حضرت علیه السلام می‌فرمایند: انبیاء علیهم السلام آمدند و به عباد اللّه می‌گویند بده! چه چیزی را بده؟؛ «تُؤَدُّوا۟ ٱلْأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهْلِهَا»[3]؛

امانت است، باید آن را بدهی. آن امانت چیست؟ «میثاق فطرته». یعنی خداوند در شما یک چیزی گذاشته که باید آن را بدهید. آن، برای او است؛ برای شما نیست. حال میثاق فطرت بودنش، استئداء انجام وظایف و شرع جای خودش، اصل اینکه امانتی است که باید بدهی هم جای خودش.

## ب) «وَ هُوَ وَ اَللّٰهِ فِي اَلْبَاطِنِ هٰذَا بِعَيْنِهِ»

ذیل آیه شریفه حدیثی هست که خیلی لطیف است. شاید حضرت علیه السلام هم، قسم بخوردن خیلی موارد هست که انبیاء علیهم السلام، حرف میزنند و بعد ائمه علیهم‌السلام آن را توضیح میدهند و قسم میخورند که مقصود این پیامبر این است. یعنی حرفی که انبیاء روی حساب ظاهر میزنند، مقصود اصلی آنها را دستگاه خودشان میفهمند. وقتی کاسه را از ظرف بنیامین درآوردند، گفتند تو سرقت کردهای! «أَيَّتُهَا اَلْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»[4]، «ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَاءِ أَخِيهِ»[5]، «قَالُوا يَا أَيُّهَا اَلْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ»[6]؛ حال بیا جا به جا کنیم. کسی را که پدر برایش ناراحت نیست نگه دار، اینی را که ظرف را از او درآوردی نزد پدر برود که اذیت نشود.

چه جوابی داد؟: «قَالَ مَعَاذَ اَللّٰهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ»[7]؛ حضرت یوسف علیه السلام فرمودند، نه آن مأمور. لذا امام علیه‌السلام قسم میخوردند که چون پیامبر بود، اینگونه بوده است. «مَعَاذَ اَللّٰهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ»؛ ظاهر اینکه روشن است. متاع این کاسه بوده است! تازه آن را هم از ظرف او در آورده است. فقط با او کار داریم. ظاهرش معلوم است. به گمانم حضرت علیه السلام، ذیل این آیه، قسم هم خوردند و فرمودند: و اللّٰه منظور حضرت یوسف از این متاع، کاسه نبود. منظورش آن متاعی است که خداوند متعال از عالم ملکوت در بعض عباد به ودیعه گذاشته است. متاع انبیاء علیهم السلام که زر و زور و کاسه نیست! آن یک نوری است که در قلوب «من یشاء» است. «مَعَاذَ اَللّٰهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ»؛ خیلی لطیف است علی ای حال، فطرت مراتب دارد و در اینجا متاعی است که «لیس‌تأدوهم میثاق فطرته» است. «هُوَ فِي اَلظَّاهِرِ مَا تَفْهَمُونَهُ، وَ هُوَ - وَ اَللّٰهِ - فِي اَلْبَاطِنِ هٰذَا بِعَيْنِهِ»[8]؛ ظاهر که معلوم بود، اما در باطن به این صورت بود. به این صورت صحبت میکنند و چه مقاصد بلندی دارند.

**«لیس‌تأدوهم میثاق فطرته»؛** انبیا میگویند: «تُؤَدُّوا اَلْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا»، «أَوْفُوا بِعَهْدِي بِعَهْدِكُمْ»[9]؛ ما به عهد وفا کردیم؛ باید آنچه که خدا میخواسته را بگویید، «اوف بعهدکم». «بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ»[10] اما در ازای آن. روی این حساب فعلاً در فرمایش ایشان این مطالب را داریم.

مرحوم خواجه[11] در اصل بحث نبوت عامه، فرمایشی دارند؛ مربوط به بحث ضرورت بعث رسل و وجوب آمدن آنها درمقابل براهمه. مرحوم خواجه در متن تجرید، در بحث نبوت عامه، فرمودند: «شبهة البراهمة باطلة». شبههای بود که میگفت اصلاً نیازی به انبیاء نیست. خود بشر عقل دارند و میفهمند و راه معرفت خدا را پیدا میکنند. خواجه فرمودند: حتماً لازم است، البته با بیان خودشان که چند سطر است. علامه حلی رضوان اللّٰه علیه هم توضیح دادهاند. بعد از توضیحات لطف و لزوم آن فرمودند «شبهة البراهمة باطلة».

اینها مطالبی است که درست است. اما یک چیزهایی هم هست که باید ضمیمه اینها بشود و همه را با هم جمع کنیم. ببینیم آلان این درست است که بشر به مذکّر نیاز دارد اما اینکه سایر شعب معرفت به چه صورت است، در آن صفحه آوردهام. عنوان صفحه «فطرهم علی التوحید-نبوت عامة»

است.

---

[1]. (نهج البلاغة)، ص۴۳.

[2]. طه، آیه ۱۳۴.

[3]. النساء، آیه ۵۸.

[4]. یوسف، آیه ۷۰.

[5]. همان، آیه ۷۶.

[6]. همان، آیه ۷۸.

[7]. همان، آیه ۷۹.

[8]. علامه بحرانی،البرهان في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۴۱۳.

[9]. البقرة، آیه ۴۰.

[10]. آل عمران، آیه ۷۶.

[11] کشف المراد، ج ۱، ص ۳۴۸.

---

بازبینی #3
ایجاد شده 7 ژانویه 2025 15:40:41 توسط ... .
به روزرسانی شده 8 ژانویه 2025 14:57:54 توسط ... .